

شیرازه

درباره کتاب «آشنایی با تفکر تحلیلگرانه»

چگونه تحلیل کنیم

جوادلگزان

در فرایند زندگی ما نیازمند دانستن واقعیت‌ها هستیم و این دانستن از مسیر تحلیل خبرها، شعرها، رمان‌ها، فرمول‌های ریاضی، دستگاه‌های زیستی، فصل‌های کتاب درسی، مفاهیم و انگاره‌ها و جستارها و مقاله‌ها می‌گذرد. کتاب «آشنایی با تفکر تحلیلگرانه (واسازی تفکر و بررسی اجزای آن)» نقطه آغازی است برای حرکت در مسیر مهارت‌یابی در تحلیلمگری. کتاب در چهار فصل درک مبانی نظری تحلیلمگری، مراحل آغازین تحلیلمگری، تحلیلمگری به‌منظور فهمیدن چیزها و درک عمیق‌تر آنچه آموخته‌اید سامان یافته و با جدال، نمودارها و شکل‌های کمک‌آموزشی بسیار منظم و مرتبط تأکید دارد؛ پرورش ذهنیت تحلیلگرانه مستلزم آموزش است، و همچنین ممارست در بررسی تفکر خود با استفاده از ابزارهایی فکری که بتوان آنها را درمورد هر رشته‌ای به کار بست. کسی که می‌خواهد چنین ذهنیتی را در خود پروراند باید یاد گرفته باشد که درباره مقاصد، اهداف، تبیین مسئله، اطلاعات، مفاهیم و... نقادانه بیندیشد. آنچه باعث می‌شود فرد بتواند تفکر تحلیلمگرانه خود را واکاوی و ارزیابی کند، مهارت در کار با همین ابزارهای تحلیلمگری است که می‌توان در هر رشته و زمینه‌ای از آنها بهره گرفت؛ چه در حوزه‌های بسیار فنی چه در زندگی روزمره. همین ابزارهای تحلیلمگری است که باعث می‌شود فرد بتواند منطق اساسی هر رشته، موضوع، مشکل، یا مسئله‌ای را دریابد. به‌واسطه این ابزارها می‌توانیم آموخته‌هایمان را درباره رشته‌ها و موضوع‌های مختلف به کار بندیم. آنچه را از تحلیل هر موقعیتی آموخته‌ایم بررسی کنیم و مسائل مختلفی را در انواع حوزه‌های فکری حل کنیم. اما هیچ قرص معجزه‌آسایی برای پرورش ذهنیت تحلیلگرانه وجود ندارد. تحلیلمگری هم مثل تمام مهارت‌ها و توانایی‌ها مستلزم صرف وقت برای رسیدن به اشراف و درک عمیق است. هیچ میان‌بری وجود ندارد. لیندا الدر، روان‌شناس آموزشی و ریچارد پل، معلم و متفکر آمریکایی، نویسندگان کتاب همچنین خاطر‌نشان می‌کنند برای تحلیلمگری روش‌های متنوعی وجود دارد که هرکدام متخص به رشته یا حرفه فنی خاصی است. این نوع تحلیلمگری‌ها اغلب مستلزم آموزش‌هایی است که ماهیتی تخصصی دارند. مثلاً بدون تحصیل در رشته شیمی نمی‌شود تحلیل‌های معتبر شیمیایی انجام داد. اما آنچه در این کتاب راهنما آمده چیزی است مشترک میان همه اشکال تحلیلمگری، چون همه این شکل‌ها مستلزم تفکر هستند و در تفکری هم دربردارنده اجزا یا مؤلفه‌های فکری مشخصی است. از نگاه لیندا الدر و ریچارد پل همه انسان‌ها فکر می‌کنند. این در ذات ماست. اما بخش اعظم تفکر ما به‌خودی‌خود سوگیرانه، مغشوش، جاهلانه یا پیش‌داورانه است. برای خوب فکرکردن باید دست‌کم مقدمات تفکر را، یعنی مؤلفه‌هایی را که هر جور اندیشیدنی بر پایه آنها صورت می‌پذیرد، بشناسیم. به‌عبارت‌دیگر باید یاد بگیریم تفکر را به اجزای سازنده آن تجزیه و تحلیل کنیم.

آنها در کام‌ال‌ا ز هشت سازه یا مؤلفه تفکر می‌گویند: نگاه فکری می‌کنیم؛ به منظوری و از منظری فکر می‌کنیم مبتنی بر مفروضاتی که هریک پیامدها و استلزاماتی دارند. از مفاهیم، انگاره‌ها و نظریه‌ها برای تفسیر داده‌ها، حقایق و تجربیات استفاده می‌کنیم تا برای پرسش‌هایی پاسخ بیاییم. مسائلی را حل کنیم. و درمورد موضوعی تصمیم‌گیری کنیم. پس هر تفکری؛ هدفی دارد؛ استنتاج‌هایی می‌کند؛ پرسش‌هایی برمی‌انگیزد؛ مفروضاتی دارد؛ اطلاعاتی را به کار می‌گیرد؛ استلزاماتی پیش می‌کشد؛ از مفاهیمی استفاده می‌کند؛ و دیدگاهی انتخاب می‌کند. در فرازی از کتاب آمده است که یکی از روش‌های مهم برای درک جستار، مقاله، یا فصل کتاب واکاوی مؤلفه‌های تفکر نویسنده است. پس از آن می‌توان تفکر نویسنده را براساس معیارهای فکری ارزیابی کرد. این مدل ارائه‌شده الگویی است برای همین کار:

۱) هدف اصلی این مقاله عبارت است از... (اینجا سعی می‌کنید قصد نویسنده را از نوشتن این مقاله به در دست‌ترین شکل بیان کنید. نویسنده می‌خواسته به چه هدفی برسد؟).

۲) پرسش کلیدی که نویسنده به آن پرداخته عبارت است از... (اینجا هدفان این است که معلوم کنید هنگام نوشتن این مقاله چه پرسش مهمی در ذهن نویسنده وجود داشته. پرسش کلیدی که در این مقاله به آن پرداخته شده چیست؟).

۳) مهم‌ترین اطلاعات این مقاله عبارت‌اند از... (اینجا می‌خواهید تشخیص بدهید اصلی‌ترین اطلاعاتی که نویسنده مقاله در تأیید ادعای اصلی‌اش آورده (یا پیش‌فرض گرفته) کدام است. دنبال حقایق، داده‌ها، مشاهدات، و/یا شواهدی باشید که نویسنده از آنها در تأیید نتیجه‌گیری‌هایش استفاده کرده).

۴) استنتاج‌های مهم در این مقاله عبارت‌اند از... (اینجا می‌خواهید معلوم کنید مهم‌ترین نتیجه‌گیری‌هایی که نویسنده به آنها رسیده و در مقاله آورده چیست).

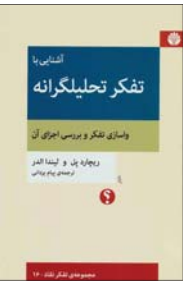
۵) مهم‌ترین مفهوم یا مفاهیمی که باید در این مقاله فهمید عبارت‌اند از... (برای پیداکردن این مفاهیم، از خودتان بپرسید مهم‌ترین انگاره‌هایی که برای درک روند استدلال نویسنده باید بدانید چیست؟ سپس به‌اختصار توضیح دهید نویسنده هریک از این مفاهیم را به چه معنایی به کار برده).

۶) مفروضات اصلی که مبانی تفکر نویسنده بوده عبارت‌اند از... (از خود بپرسید: نویسنده چه چیزهایی را بدیهی گرفته [که لزوماً بدیهی نیست]؟ مفروضات تعمیم‌هایی‌اند که نویسنده دفاع از آنها را در زمینه این مقاله لازم ندانسته و معمولاً درستی‌سنجی نشده‌اند. درهرحال نقطه آغاز استدلال نویسنده همین مفروضات است).

۷) الف) اگر این استدلال را جدی بگیریم، استلزامات آن عبارت‌اند از... (اگر مردم نگرش و استدلال نویسنده را جدی بگیرند چه پیامدهایی دارد؟ اینجا می‌خواهید معلوم کنید موضعی که نویسنده در این مقاله اختیار کرده چه تبعاتی دارد. منظور هم استلزاماتی است که نویسنده صراحتاً بیان کرده. هم آنچه تلویحاً از حرف‌هایش برمی‌آید).

ب) اگر استدلال نویسنده را جدی نگیریم، استلزامات آن عبارت‌اند از... (اگر مردم استدلال نویسنده را نادیده بگیرند، چه تبعاتی دارد؟)

۸) دیدگاه(های) اصلی که در این مقاله آمده عبارت است از... (پرسشی که اینجا می‌خواهید به آن پاسخ دهید این است: نویسنده به چه موضوعی توجه داشته و از چه دیدگاهی؟ مثلاً در این کتاب توجه ما به موضوع «واکاوی» بوده و دیدگاهمان درمورد این موضوع این است که واکاوی «لازمه درک» و کاربست مؤلفه‌های استدلال به هنگام تعمق درمورد مشکلات، مسائل، موضوع‌ها و... است). اگر این اجزا و روابط متقابلشان را در مقاله، جستار یا فصل کتاب خوب نفهمید، قاعدتاً باید بتوانید تفکر نویسنده را همدلانه و از زبان او بیان کنید. اینها اجزای ساختاری تعیین‌کننده همه استدلال‌ها هستند. مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده هر تفکری اینهاست. برای تحلیل مقاله‌ها، جستارها، و فصل‌های کتاب می‌توان از این سازه‌های اصلی تفکر استفاده کرد. بر اثر چنین تحلیلی خواننده تفکر نویسنده را عمیق‌تر درک خواهد کرد.



آشنایی با تفکر تحلیلگرانه

واسازی تفکر و بررسی اجزای آن

لیندا الدر و ریچارد پل

انتشارات اختران

«در سرمشأ فاشیسم وسواس توطئه و ترجیحاً توطئهٔ جهانی

جای دارد. پیروان باید احساس کنند که محاصره شده‌اند. ساده‌ترین راه برای نشان دادن توطئه توسل به بیگانه‌هراسی است».
وقتی اومبرتو اکو مفهوم «فاشیسم ابدی» را مطرح کرد، به تمام اشکال فاشیسیسم و نه‌تنها نمود تاریخی آن در ایتالیای دوره موسولینی اشاره داشت. ناسیونالیسم افراطی که می‌تواند به فاشیسم منتهی شود اینک در خاورمیانه، همین دور و اطراف ما، دست به کار شده است. براه نبود که اکو در سه دهه پیش نوشت: «ما باید مراقب فاشیسم که معنای این کلمه‌ها [فاشیسم] دوباره فراموش نشود. فاشیسم هنوز در دور و اطراف ما است».

اکو معتقد است فاشیسم می‌تواند نظامی باشد و گاهی می‌تواند بی‌اس غیرنظامی به تن کند، و به نام آزادی و رهایی به صحنه بیاید. «فاشیسم هنوز می‌تواند بازگردد. وظیفه ماست که نقاب از چهره‌اش برداریم و هریک از شکل‌های جدیدش را افشا کنیم - هر روز در هر کجای جهان». اکو شاهد مدعایش را از جایی فرامی‌خواند که اینک نوفاشیسیسم از آن سر برآورده است؛ می‌گوید رشتهٔ کلام را به روزولت می‌سپارم: «به‌جرات می‌گویم اگر دموکراسی آمریکایی به‌منابۀ نیروی زنده‌ای که شب و روز می‌کوشد تا با ابزارهای مسالمت‌آمیز وضعیت شهروندان‌مان را بهبود بخشد به راه خود ادامه ندهد، قدرت فاشیسم در کشور ما رشد خواهد کرد». انزو تراورسو در مقالهٔ «فاشیسیسم قرن بیست‌ویکم: جایی که ما هستیم»^۱ جهان را در آستانهٔ اوج‌گیری فزایندهٔ جنبش‌های راست افراطی می‌داند و معتقد است: «ارواح دههٔ ۱۹۳۰ بار دیگر در حال بیدارشدن هستند و موجی نو/سفاشیستی، سایش‌اش را بر چندین قاره گسترانیده است. بین سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸ با انتخابات ترامپ و بولسونارو در ایالات متحده و برزیل، و رویارویی مارین لوین و امانوئل مکرون در فرانسه، این موج به اوج خود رسید». علاوه بر این، بسیاری از احزاب راست افراطی دولت‌های اروپایی را به دست گرفتند و «دولت‌های اقتدارگر، ملی‌گرا و بیگانه‌هراس در همه‌جا پیداشد؛ جهان در حال تاریک‌شدن بود: نوفاشیسم، سفاشیسم، پوپولیسم تاج‌راست؟». تراورسو می‌گوید بحث بر سر اینکه چه نامی به آنها بدهیم کماباز بی‌است، اما همه دیگر دریافته‌اند که اکنون فاشیسیسم بیش از یک قلمروی مطالعات تاریخی است. بنابراین واکاوی این پدیدهٔ متأخر با تبار تاریخی می‌تواند همچنان دستور کار معاصر قلمداد نشود. اگرچه جنبش‌های راست افراطی ممکن است در بستر وضعیت‌های استثنایی چرخش‌های اقتدارگرایانه را پدید آورند، اما هیچ صلاحیتی درخوری برای مدیریت چرخش زیست‌سیاست ارائه نمی‌دهند. تراورسو باور دارد که این موقعیت در دوران همه‌گیری کووید خود را نشان



اسرائیل و «فاشیسم ابدی» اومبرتو اکو

فاشیسم را به‌خاطر بسیار!

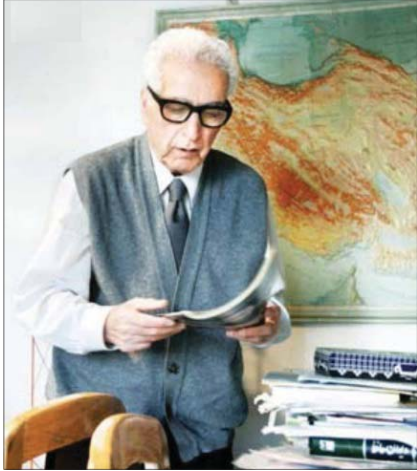


شیمابهرمند

داد که دولت‌ها کنترل خود را به‌شدت بر جمعیت‌ها توسعه دادند تا از زندگی شهروندان یا به معنای دقیق کلمه، از بدن کابلدی آنان به‌عنوان ابژه‌های زیست‌شناختی مراقبت کنند. اما بُعد مسئله‌زای دیگر این بود که دولت‌ها شهروندان را به‌عنوان سوزۀ‌های حقوقی و سیاسی تحت تأثیر قرار می‌دهند. این بُعد دیگر از دید تراورسو «چرخش بالقوهٔ اقتدارگرایانه» است و «در جنبش بستر ی جنبش‌های راست افراطی ممکن است به‌عنوان نامزدهای خوبی برای هدایت چرخش اقتدارگرایانه به‌سمت وضعیت استثنایی پدیدار شوند...» اما ترامپ، بولسونارو، مودی، لوین و سالوینی به‌عنوان «شیان نیکو» اصلاً اعتباری ندارند. این تفاوت مهم جنبش‌های راست افراطی مستقر و فاشیسم کلاسیک است و از زبان فوکو می‌توان گفت که هیچ‌کس به آنها به‌عنوان تجسم یک قدرت معنوی مؤثر نگاه نمی‌کند. از طرف دیگر، فاشیسم کلاسیک یک عمل خُشونت‌آمیز سیاسی، یک ضد کمونیسم سستیزه‌جو، و نابودگر کامل دموکراسی بود؛ خُشونت شکل ممتاز کنش سیاسی‌اش بود و ه‌رجا به قدرت می‌رسید، دموکراسی را نابود می‌کرد. از این‌منظر اما، جنبش‌های جدید راست افراطی یا همان نوفاشیست‌ها، رابطه‌ای متفاوت با دموکراسی و خُشونت دارند: آنان به دفاع از مردم و برقراری نظم سیاسی جدید تظاهر می‌کنند اما بدون برقراری نظم تازه، تنها تمایلات خودکامه و بیگانه‌هراسانه خود را بدون درگونی ساختارها و چارچوب‌های نهادی پیش می‌برند. اگر در دهه ۱۹۳۰، فاشیسم به‌عنوان راه‌حلی برای بحران‌های سیاسی نومی و سیری در برابر بلشویسم بود، امروزه فاشیسم کنونی حول محور حمایت از نولیبرالیسم تعریف می‌شود. از این‌روست که تراورسو معتقد است در صورتی که چپ نتواند بدیلی برای جنبش‌های راست افراطی ترسیم کند، احتمال ایجاد یک «عصر جدید سفاشیستی» همچنان به قوت خود باقی است. اومبرتو اکو در جستاری با عنوان «ما اروپایی هستیم» به مردم غرب هشدار می‌دهد که مبادا از پس سرگذشت تلخ مردمان ایران، بیستم، باز به هوابهٔ فاشیسم درغلندند. ظهور و گسترش احزاب دست‌راستی تندرو با انگاره‌های ملی‌گرایانه، نژادپرستانه، ضدمهاجر و ضد انسان و طبیعت، آشکار کرد که همچنان

ایران از پای نمی‌افتد

رنگارنگی و گوناگونی کم‌نظیر است. بزرگ‌ترین مردان و پُست‌ترین مردان در این آب و خاک پرورده شده‌اند، حوادثی که بر سر او آمده بدان‌گونه است که درخور کشور بزرگیده و بزرگی است؛ فتح‌های درخشان داشته است و شکست‌های شرم‌آور، مصیبت‌های بسیار و کامروایی‌های بسیار. کوبی روزگار همه بلاها و باری‌های خود را بر ایران آزموده است. او را بارها بر لب پرگاه برده و باز از افتادن بارش داشته. شاید سخت‌جان‌ترین کشورهای دنیاست: «ایران را با همه‌ی بوده است که با نیمه‌جانی زندگی کرده اما از نفس نیتاده، و چون بیمارانی که می‌خواهند نزدیکان خود را بیازمایند درست در همان لحظه که همه از او امید برگرفته بودند، چشم گشوده است و زندگی را از سرگرفته. به‌رغم تلخ‌کامی‌ها، ما حق داریم که به کشور خود بنازیم. کمر ما در زیر بار تاریخ خم شده است ولی همین تاریخ به ما نیرو می‌دهد و ما را بازمی‌دارد که از پای درافتیم». کسانی که در زندگی خویش رنج نکشیده‌اند، سزاوار سعادت نیستند. تراژدی همواره در شان سرنوشت‌های بزرگ بوده است. ملت‌ها نیز چنین‌اند. آنچه ملتی را آبدیده و پخته و شایسته احترام می‌کند تنها فیروزی‌ها و گردن‌فرازی‌های او نیست، مصیبت‌ها و ناملرادی‌های او نیز هست. از حاصل دوران خوش و ناخوش تاریکی است که ملتی شکیبایی و فرزانی می‌آموزد. قوم ایرانی در سراسر تاریخ خود از اندیشیدن و چاره جستن باز نایستاده. دلیل زنده‌بودن ملتی نیز همین است. آن همه مردان غیرتمند، آن همه گوینده و نویسنده و حکیم و عارف، آن همه سرهای آزارم، پرورده این آب و خاک‌اند و به توالی نام اینان است که ما به ایرانی بودن افتخار می‌طلبیم از ابتدا درست است که نوشته است: «ایران از مسیر آزمایش‌ها گذشته است، مانند سیاوش گذرند بر آتش... سرزمین شگفت، خودآزار، رمز‌لود، بارکشنده چون لوک، پای‌فشارنده مانند قیج. دیدیم که همه آمدند و رفتند؛ اسکندر رفت، عرب رفت، ترک و تاتار رفتند، و او، را چه بنامیم؟ سیمرغ چاره‌گر، چنار پیر، آتش نمردنی؟ همان‌گونه بر جای است و چنین می‌نماید که سخت‌جانی او ضربه‌های روزگار را از سر می‌گذراند». در ادامه آمده است: «کمان می‌کنم زیاد نیست در جهان پارهٔ خاکی به اندازهٔ ایران



که حوادث به چشم دیده باشد: جنگ، شهرنبدان، قحطی، خشک سالی، هوس‌بازی شاهان و امیران، سالوس موبدان و زاهدنمایان، جشن و ماتم، عشق، ایثار، روزهای خوش و روزهای ناخوش، از بوی گل سرخ تا بوی خون... چه بگوییم؟ آزموده است آنچه را که کورهٔ آزمایش، چرخشت زمان، در طی دورانی دراز از دستش برآمده و آن را بر سر یک قوم سرخشت با صبر ایوب بتوان آموذ». اسلامی‌ندوشن بی‌اغراق پیش از هر کس دیگری در میان اهل فرهنگ از ایران نوشته است و خود او نیز احساس خشنودی داشت از اینکه بیش از هر کس، دو کلمهٔ ایران و فرهنگ بر قلم او رفته است. چراکه او نوشتن از ایران و وطن را نه به معنای وطن‌پرستی خام و احساساتی بلکه قدرشناسی نسبت به یک دِفینهٔ تمدن می‌داند. عنوان «با چراغ و آینه: روایتی از دیدار با دکتر محمدرضا شفیعی‌دکنکی» در سالنامه «شرق» منتشر شد، درباره وطن‌پرستی نسلی سخن گفت که دلبستگی غریبی به ایران داشتند؛ چهره‌هایی همچون محمود افشار و ایرج افشار و منوچهر ستوده و نیز دکتر اسلامی‌ندوشن که از مشاهیر معاصر وطن‌پرست این سرزمین بود و به تعبیر دکنکی: «انسانی بسیار شریف، وطن‌پرست و پاکدامن و از مردان منحصر روزگار بود».

رویداد

جنگ‌افروزی علیه عقل سلیم ادبیات؛ بازتاب احوال جان انسان‌های در التهاب جنگ



شرق: «ادبیات در مقطع تاریخی وقوع یک جنگ، عماره این رخداد را می‌پروراند و تأثیر آن را بر عواطف انسانی و مسائل درونی بازگو می‌کند». فؤاد نظیری، شاعر و مترجم نسبت ادبیات با وقایعی همچون جنگ را چنین می‌بیند. او در گفت‌وگو با «اینا» با اشاره به حمله‌های اخیر رژیم صهیونیستی به مناطق مختلف کشورمان می‌گوید وقتی با جنگ روبه‌رو می‌شوم به یاد این شعر استاد ملک‌الشعرا یه‌ار می‌افتم که «فغان ز جغد جنگ و مرغای او/ که تا ابد بریده باد نای او/ بریده باد نای او و تا ابد/ گسسته و شکسته بر پای او...». نظیری اظهار امیدواری می‌کند که این جنگ نیز ختم به خیر شود و می‌گوید: «جغد جنگ در طول تاریخ شوم بوده و رمان‌ها و داستان‌های زیادی در ادبیات فارسی و ادبیات غرب در اشاره به دوران جنگ نوشته شده است». نظیری به شاهکارهای ادبی جهان در این زمینه اشاره می‌کند. از جمله «دوای با اسلحه» و «زنگ‌ها برای که به صدا درمی‌آیند» ارست همینگوی و «شبه و یکشنبه در کنار دریا» از روبر مرل.

نظیری همچنین با تأکید بر اینکه هیچ عقل سلیمی جنگ‌افروزی را نمی‌پذیرد، می‌گوید: «ما جنگ تحمیلی هشت‌ساله را پشت سر گذاشته‌ایم و نویسندگان بسیاری درباره آن داستان نوشته‌اند که بهترین آن «زمین سوخته» احمد محمود است». رمان «زمین سوخته» اثر احمد محمود که افضا در عکسی از جنگ اخیر اسرائیل علیه ایران زیر آوارها مانده است، از نخستین واکنش‌ها به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود که تجربه مردمان عادی از جنگ را در ماه‌های نخست روایت می‌کند. بهت، فقدان و آوارگی مردم، تصویری است که احمد محمود از جنگ تحمیلی ارائه می‌دهد. روایت جنگ خامنوسوز در ادبیات جهان نیز سابقه دور و درازی دارد.

نظیری با اشاره به بازتاب وقایعی همچون جنگ در ادبیات می‌گوید: «اکتون که هنوز در وسط جنگ و حمله هستیم زمان می‌برد که شاعران و نویسندگان عکس‌العمل ارزشمند خود را نشان دهند و جوهره فکرشان را درباره این رخداد بیان کنند. اگر در لحظه نیز اثری خلق شود یک عکس‌العمل حسی کم‌بهره خواهد بود. زمان لازم است تا اهالی قلم شاهکارهایی سنجدید در واکنش به این اتفاق خلق کنند».

نظیری با بیان اینکه تاریخ، بسیاری از رخداد‌های عاطفی را انتقال نمی‌دهد، معتقد است: «تاریخ تنها به بیان رخداد‌های اجتماعی می‌پردازد و بر روح و جان تأثیرگذار نیست، ولی هنر و ادبیات بازتاب احوال جان انسان‌های در التهاب جنگ است. همان‌گونه که به‌عنوان نمونه در «دوای با اسلحه» شاهدیم، نویسنده وجوه انسانی و عاطفی را در بحبوحه جنگ بازتاب داده است. جنگ، محور داستان است ولی نویسنده آن را بهانه کرده تا به بیان عواطف انسانی بپردازد. هنرمند و نویسنده عکس‌العمل خود را به جنگ از طریق بازتاب روابط و عواطف مغفول‌مانده نشان می‌دهد». نظیری تأکید می‌کند که ادبیات قرار نیست عین به عین تاریخ جنگ را بیان کند، بلکه مسائل درونی و عکس‌العمل ناشی از این رخداد را به شکل یک اثر ادبی جودانه بازتاب می‌دهد.

